

شهید عیسی باقری



ازتبا عیسی
سازمان جامع سوادالان و فرهنگستان بوئهر

| | |
|-------------|--------------|
| نام پدر | حسن |
| تاریخ تولد | ۱۳۲۶/۰۱/۰۱ |
| محل تولد | بوشهر - دیلم |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۴/۱۱/۳۰ |
| محل شهادت | فاو |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | شرکت نفت |
| تحصیلات | دوره ابتدایی |
| مدفن | دیلم |

زندگینامه

زندگینامه شهید

حد فاصل شهرستان گناوه و شهرستان دیلم، روستاهای کوچک و بزرگی در محیطی دور و نزدیک نسبت به هم قرار دارند. روستاهایی که برگ‌های غریب تاریخ را در دل خود دارند و در و دیوار هر کدامش سخن از سالیان دور و داز از این سامان می‌رانند. روستاهایی که به وسعت تاریخ قدمت دارند. روستاهایی گربه‌ای (والفجر امروزی) یکی از روستاهاست. مرحوم حسن باقری به اتفاق خانواده‌اش در این روستا سکونت داشتند. نخستین فرزندش، پنجم اردی بهشت ماه یک هزار و سیصد و بیست و شش چشم به جهان گشود و پدر نام او را «عیسی» گذاشت.

روزگار زود سپری شد و عیسی در آستانه ۶ سالگی پدر را نابینا یافت پدرش بر اثر «آب سیاه» بینایی‌اش را از دست داد و وضعیت معیشتی خانواده رو به افول نهاد.

مادر عیسی (جانی گونه‌ای) چون مردی در زمین‌های کشاورزی شروع به کار کرد و ۲ سال تمام به همین طریق روزگار می‌گذراند. عیسی در همان سنین کودکی به همراه برادران خود در زمین‌های کشاورزی برای گذراندن زندگی خوشه چینی می‌کردند. پس از این دو سال به خاطر ظلم‌های که خان منطقه به خانواده باقری می‌آورد آنها مجبور به کوچ می‌شوند و بدین ترتیب راهی روستای «حصار» می‌شوند. «حصار» نیز از روستاهای بسیار قدیمی منطقه‌ی لیرای است که بر ساحل دریا خسبیده است. مادر عیسی در حصار نیز به کار کشاورزی مشغول می‌شود و خود محصولات کشاورزی خود در در روستای «گاوزرد» (۱۵ کیلومتری حصار) به فروش می‌گذاشت. عیسی در این ایام نوجوانی به همراه برادر خود «موسی» در دیلم کار می‌کرد. چهار سال در دیلم کار کردند و از آن پس در منطقه‌ی نفتی بهرگان با حقوق ماهیانه ۱۰ ریال مشغول به کار می‌شود.

ظلم و جور آشکار خوانین منطقه به خانواده باقری برای همه ملموس بود. «عیسی» با پس انداز کردن حقوق ماهیانه خود، کلیه مخارج تحصیلی برادرانش را پرداخت می‌کرد.

در سن ۲۳ سالگی با همسرش مریم خانم ازدواج کرد. و پس از ازدواج نیز برادران و خواهرانش را سرپرستی کرد و شرایط ازدواج برای همه آنها فراهم کرد. خداوند از درخت سبز زندگی مشترکش هشت فرزند (۵ پسر و ۳ دختر) به وی هدیه کرد تا پس از خود یار و یاور انقلاب و اسلام باشند.

او در اواسط دهه‌ی ۶۰ برای زیارت خانه خدا راهی مکه شد و پس از ندای «لبیک اللهم لبیک» عاشقانه و خالصانه به دیار خود بازگشت. اما معبود او را به سفری بی بازگشت دعوت کرده بود.

سه ماه از زیارت خانه خدا به منطقه جنگی اعزام شد. اما بیشتر از ۲۵ روز منتظر نمانده در تاریخ سی‌ام ماه شصت و چهار در منطقه عملیاتی والفجر ۸ در شهر فاو بر اثر اصابت ترکش از بمباران هوایی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر مطهرش با حضور شگفت‌انگیز مردم منطقه لیرای از بندر گناوه تشییع شد و به طبق وصیت شهید در روستای حصار به آغوش خاک سپرده شد.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید حاج عیسی باقری

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان از صدر اسلام و از آدم تا خاتم و از کربلای حسین تا کربلای جمهوری اسلامی و شهدای محبوب آن.

اکنون بنده حقیر برادر کوچک شما چند کلمه وصیت با خانواده عزیزم و ملت شریفم و آنهایی که راه شهیدان را طی می کنند و پاسدار خون آنها هستند دارم.

ای خانواده عزیزم در مرگ من گریه و زاری نکنید چون این راه را من خودم انتخاب کرده ام و در مرگم شادی کنید و دعا برای پیروزی رزمندگان و نابودی کفار.

و ای امت شهید پرور ایران سلاح از دست افتاده ی ما را بر دوش بگیرید و از اسلام و قرآن و شرف دفاع کنید که حق بر باطل پیروز است. و بنده به عنوان یک پدر از فرزندم یک وصیت دارم و آن این است که علی جان درس خود را ادامه بده و به مادر و به برادرانت و خواهرانت و بابی بی ات مهربانی کن تا ان شاء الله فرزند خوبی برای اسلام و خدمتگذاری برای مسلمین بشوید و بخصوص از برادرانم که مدتها زحمت زیادی کشیدند و برای من هم ارزش برادری و پدری داشتند از آنها تشکر می کنم و امیدوارم که خدمتگذاران شریف برای جمهوری اسلامی و نوازش دهنده ی کلیه فرزندان شهدا باشند و همچنین چند فرزند من که مال خودشان می باشند و از همه مسلمین التماس دعا دارم و مرا در قبرستان روستایمان در کنار قبر پدرم دفن کنند.

به امید زیارت کربلا – برادر شید حاج عیسی باقری

مصاحبه

«جانی گر نه‌ای» مادر شهید عیسی باقری درباره فرزند ارشدش می‌گوید:

عیسی واقعاً نمونه بود و باایمان و زحمت کش. حرمت بزرگترها را نگه می‌داشت. همیشه بعد از کار شرکت در روستاهای اطراف اضافه کاری می‌کرد تا بتواند خرج تحصیل برادرانش را بپردازد در گرما گرم انقلاب عیسی تمام وقت خود را صرف تبلیغات می‌کرد مدام اعلامیه و عکس امام پخش می‌کرد زمانی که شرکت نفت اعتصاب کرد یکی از اولین اشخاصی بود که در امام حسن شیر نفت را روی بیکانگان بست. در آن هنگام که ژاندارمری رژیم شاه مردم را محاصره کرد او اسلحه‌ها را تحویل گرفت و به خانه آورد ولی من به خاطر زجرهای فراوانی که در زندگی‌ام دیده بودم احساس خطر کردم و با این کارش مخالفت کردم. شب در خواب امام خمینی (ره) را دیدم که به من نهیب می‌زد که ای زن این پسر انتخاب شده من است. بگذار برای از بین بردن طاغوتیان تلاش کند.

صبح زود، هنگام اذان صدایش کردم و گفتم در این راه هر کاری را که می‌توانی برای امام خمینی انجام بده، از آن پس در منطقه نفتی بهرگان پیشگام کارگران شد و اولین کسی بود که در آنجا پرچم شاهنشاهی را به زیر کشید. خوراک تمام جوانانی را که برای انقلاب و بر علیه رژیم شاه در حال مبارزه بودند از منزلش تهیه می‌کرد و خود با موتور سیکلت، شبانه اعلامیه‌های انقلابی را در روستاهای اطراف پخش می‌کرد.

جانی گر نه‌ای درباره اعزام دل‌بندش می‌گوید:

خیلی ساده، رفت. فقط با یک صلوات. تازه از خانه خدا برگشته بود. می‌گفت: دلم می‌خواهد تا گناهی مرتکب نشده‌ام و تا پاک هستم شهید بشوم. رفت و خیلی زود به آرزویش رسید.

مادر شهید در خاتمه می‌گوید:

امیدوارم جامعه‌ای اسلامی روابط اجتماعی را، خصوصاً ارتباطات خانوادگی را کمرنگ نکند. و به آنها استحکام ببخشند. به خانواده‌ی محترم شهدا □ هم می‌گویم که امید خود را از دست ندهید.

امیدوارم که در دنیا و آخرت همه شیعیان از شفاعت ائمه بهره‌مند شوند.

برادر شهید نیز دفتر خاطرات ذهن خود می‌گوید:

«عیسی» را در دو موقعیت حساس زندگی‌اش در تعلیق قرار دادیم یک بار برای رفتن به زیارت خانه خدا و دیگر بار برای رفتن به جبهه.

بار نخست نامش جز □ لیستی بود که بایستی به خانه خدا مشرف می‌شد. خوشحال بود و سر از پای نمی‌شناخت. ما به او پیشنهاد کردیم که مادرمان پیر است اجازه بفرما تا او را به جای شما به زیارت خانه خدا بفرستیم. دمی سکوت کرد و با چشمان اشکبار روی مادری را بر خود چیره دیده و سر تسلیم فرود آورد و پذیرفت و مادرمان را به جای او به مکه فرستادیم. اما عشق زیارت خانه خدا او را واداشت تا یک سال بعد خود عاشقانه به خانه خدا عزیمت نماید. دوم بار هم هنگام رفتن به جبهه بود که به او پیشنهاد کردیم اگر امر بسیار واجبی است شما بمانید تا ما برویم. چون بالاخره شما سرپرست خانواده هستید. اما این بار با قاطعیت ایستاد و گفت: این یکی را حتی با دیدگانم هم عوض نمی‌کنم. رفت، و به آرزویش هم رسید.

شعری در رثای شهید حاج عیسی باقری

باقری باوفا، دعوت شدی سوی خدا

همراه کاروان و راهیان کربلا

سوی جبهه شد روان عاشق یزدان

در راه خدا کردی جان فدا

در مصاف بعثیان همدوش بسیجیان در راه حق بذل جان غور شد جاودان

سوی جبهه شد روان عاشق یزدان

در راه خدا کردی جان فدا

اندر خط ثارا رفت آن مرد با خدا چون تا هم که لقاء در راه دین خدا

سوی جبهه شد روان عاشق یزدان

در راه خدا کردی جان فدا

حاج عیسی اخوا مهرت بود در دلها

از فقدان و هجران مرد و زن

اندر نور

از هجرت ای برادر گریان عزیزان یکسر

پیر و جوان با افغان می ریزند اشک

از بَصَر

سوی جبهه شد روان عاشق یزدان

در راه خدا کردی جان فدا

یارب به حق زهرا بگشاره کربلا

رزمندگان اسلام پیروز کن

ای خدا

سوی جبهه شد روان عاشق یزدان

در راه خدا کردی جان فدا

شعر از: ماندنی فرید (از مداحان اهل بیت بندر دیلم)

خاطرات

«حاج عیسی باقری» در انجام فرائض دینی در روستای خود همواره پیشگام بود. عشق و علاقه‌اش به اهل بیت ستودنی بود بخاطر همین عشق و علاقه‌اش هر سال از اول محرم تا شب یازدهم در منزل ما مراسم روضه‌خوانی، زنجیرزنی و مداحی برقرار بود. حاج عیسی برای انجام این مراسم از گروههای تعزیه و سنج و دمام بندر دیلم دعوت می‌کرد تا مراسم خیلی زیبا برگزار شود.

در این ۱۵ سال که با او زندگی کردم. چیزهایی از او آموختم که هیچ مدرسه و مکتبی نمی‌توانست آنها را به من بیاموزد.

این حرفهای مریم فاتح همسر شهید حاج عیسی باقری است که در ادامه می‌گوید:

خیلی مردم دار بود. با عاطفه و پر مهر و محبت، هر روز وقتی ظهر از کار به خانه می‌آمد، قبل از این که نهار صرف کند سری به همسایه‌ها می‌زد همسایه‌های فقیر داشتیم که اهل روستا هم نبودند، می‌گفت مبادا همسایه‌هایم گرسنه باشند و من اینجا غذا بخورم. اول به آنها خوراک می‌رساند بعد خودش می‌خورد.

همسر شهید درباره‌ی شهادت همسرش می‌گوید:

۱۵ روز قبل از اعزام برایم خوابی را تعریف کرد «کسی را در خواب دیده‌ام او را شناختم و از احوال پدر مرحومم پرسیدم. گفت: پدرت جایش خوب است. خودت هم بزودی به او ملحق خواهی شد»

بعد به جبهه اعزام شد و فقط ۲۴ روز در منطقه بود که به آرزویش رسید.

ساده زیستی شهید باقری از نکات قابل توجه زندگی این بزرگوار بود و مدام با خود و برای خانواده خود می‌گفت: انسان وقتی دین داشته باشد همه چیز دارد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران